

به زبان مادری تدریس کنیم

www.ketab.ir

زندگی میان کلمه‌ها

فابیو مورابیتو • ترجمه‌ی الهام شوشتری زاده



سرشناسه — موراییتو، فابیو ۱۹۵۵-
 عنوان و نام پدیدآور — به زبان مادری گریه می‌کنیم: زندگی میان کلمه‌ها/
 فابیو موراییتو؛ ترجمه‌ی الهام شوشتری‌زاده.
 مشخصات نشر — تهران - نشر اطراف، ۱۴۰۲.
 مشخصات کتابخانه‌ای — ۱۹۲ ص.
 فروست — شوشتری‌زاده، الهام، ۱۳۶۰-۱۳۸۰.
 شابک — ۹۷۸-۶۰۲-۱۳۸۰-۰۱۲-۱
 وضعیت فهرست نویسی — فیپا
 یادداشت — عنوان اصلی: El idioma materno.
 شناسه افزوده — شوشتری‌زاده، الهام، ۱۳۶۰-۱۳۸۰.
 رده بندی کنگره — PQ۷۲۹۸.۲۳.0۷۲۴
 شماره کتابشناسی ملی — ۹۳۷۲۴۱۲

زندگی میان زبان ها - ۳

فابیو مورا بیتو ■ ترجمہ الہام شوشتری زادہ

الحظوظ

تهران، خیابان میرداماد، خیابان مصدق جنوبی، کوچه تابان، پلاک ۱۱، واحد ۱

تلفن: ۲۲۹-۲۹۷۵

Atraf.ir

فهرست

نوشتن در خانه‌ی دیگران	۱۷	روح آدمی و زبان بدن	۵۷
نویسنده‌ی خائن	۲۳	بی‌اعتمادی به گوش	۵۹
دزدی	۲۵	شعر و نثر	۶۱
دزد و شبگرد	۲۷	پوسته‌ی بیرونی	۶۳
خط کشیدن‌های پیوده	۲۹	زبان غریب	۶۵
کتاب‌های بی‌بسی	۳۱	زبان‌دان بزرگ	۶۷
اسب‌تروا	۳۳	لغتنامه‌ی احمق	۶۹
نام‌های مردگان	۳۵	اسم و صفت	۷۱
کوکتل خوش‌آمدگویی	۳۷	نامه‌ی بی‌مواظ	۷۳
آن آخرین نفر	۳۹	لال کم‌حرف	۷۵
دفترهای دست‌دوم	۴۱	چرا ترجمه می‌کنیم؟	۷۷
سرت را پایین بینداز و بنویس	۴۳	تنهایی زبانی	۷۹
لگدکونی کتاب‌ها	۴۵	دراکولا و زبان	۸۱
گرگور سامسا	۴۷	شیطان کیست؟	۸۳
آناکارینا	۴۹	دیکتینوئیس	۸۵
نگهبان بایم‌خو	۵۱	کتابی در دل کتاب	۸۷
انقراض باغ	۵۳	پاریس	۸۹
صدا را پایین بیاور!	۵۵	بندانگشتی	۹۱

در دفاع از بجهی وسطی ۹۳	توافق به زبان بی‌زبانی ۱۴۳
شیارها ۹۵	دوجداره ۱۴۵
پایان باز ۹۷	خواننده‌ی خون‌آشام ۱۴۷
سامسونت ۹۹	در حاشیه‌ی جاده ۱۴۹
هیچ‌کس هیچ‌چیز نمی‌خواند ۱۰۱	سقراط ۱۵۱
روشن کردن آتش ۱۰۴	بیهوشی ۱۵۳
مردی که خط می‌کشد ۱۰۶	سیاهرگ‌ها و سرخرگ‌ها ۱۵۵
جمله‌های کوتاه ۱۰۸	برای الیزه ۱۵۷
زمان هضم ۱۱۱	اختراع لقب ۱۵۹
باران شبانه ۱۱۳	انقراض قاره‌ها ۱۶۱
کی دنبال کیست؟ ۱۱۵	معنای حزن ۱۶۳
شاعرها کتاب نمی‌نویسند ۱۱۷	ادبیات و تاریخ ۱۶۵
فراتر از چهره ۱۱۹	دیده‌های گرم نوشتن بودیم ۱۶۷
نامه‌های اداری ۱۲۱	خوانی که بلاها بیاورد ۱۶۹
کافکا و نام‌ها ۱۲۳	در جست‌وجوی یک کتاب ۱۷۱
دُن‌خوان و شهر ۱۲۵	معنای کلمه‌ی پیری ۱۷۳
داستایفسکی ۱۲۷	سلاست ۱۷۵
کافکا و رشک ۱۲۹	سیم‌های تاب‌خورده ۱۷۷
دوی امدادی ۱۳۱	زخم و غار ۱۷۹
گوش‌هایت را بپوشان ۱۳۳	تحقیر ۱۸۲
سیرن‌ها ۱۳۵	فقط خونسردی ۱۸۴
کبود هواپیا ۱۳۷	کتاب شعلهور ۱۸۶
وقتی چمدان می‌بندم ۱۳۹	زبان مادری ۱۸۸
خوایش برده بود ۱۴۱	فهرست اسامی خاص ۱۹۰



فابیو مورابیتو

www.ketab.ir

تاریخ تولد: ۲۱ فوریه، ۱۹۵۵

محل تولد: اسکندریه، مصر

فابیو مورابیتو، شاعر، داستان‌نویس و جستارنویس مکزیکی، در خانواده‌ای ایتالیایی به دنیا آمد و کودکی‌اش را در میلان ایتالیا گذراند. پانزده‌ساله که بود همراه خانواده‌اش به مکزیک مهاجرت کرد و زبان اسپانیایی را یاد گرفت. کم‌کم به نوشتن روی آورد و شعرها و داستان‌ها و جستارهای اسپانیایی‌اش در مکزیک خوانندگانی یافتند و برنده‌ی جوایز ادبی معتبر شدند. او تا کنون چندین کتاب شعر، جستار، جستار برق‌آسا و داستان کوتاه منتشر کرده است. از این گذشته، پژوهش‌های مفصلی نیز درباره‌ی ادبیات عامیانه‌ی مکزیک انجام داده و ۱۲۵ قصه‌ی شفاهی مکزیکی‌ها را در کتابی گرد آورده است. در کنار نوشتن، ترجمه هم از دغدغه‌های جدی مورابیتوست و او داستان‌ها، شعرها و جستارهای زیادی را از زبان اولش، ایتالیایی، به زبان اسپانیایی ترجمه کرده است. مورابیتو گرچه تباری ایتالیایی دارد و سال‌های اول زندگی‌اش را در ایتالیا گذرانده، خودش را مکزیکی می‌داند و از چهره‌های ادبی مهم مکزیک به شمار می‌رود. او در مکزیکوسیتی زندگی می‌کند و در سال ۲۰۲۱ برنده‌ی جایزه‌ی خابیر بیائورویتا، عالی‌ترین جایزه‌ی ادبی مکزیک، شده است.

سخن ناشر

به کدام زبان فکر می‌کنی؟ به کدام زبان خواب می‌بینی؟ به کدام زبان لطیفه یا ناسزا می‌گویی؟ به کدام زبان دعوای می‌گویی یا اعتراف می‌کنی؟ ترانه‌های چه زبانی را زمزمه می‌کنی؟ چه کلمه‌ها، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی را از زبانی دیگر به قلمروی حرف‌های روزمره‌ات آورده‌ای؟ کسی که با زبانی غیر از زبان مادری‌اش سروکار دارد، از این سؤال‌ها زیاد می‌شنود. شاید این روزها باید چیزهای دیگری هم پرسید: زبانی که برای حرف زدن با هم‌بازی‌های گیم محبوبیت ساخته‌ای، چه ویژگی‌هایی دارد؟ این روزها که تمام وقت مشغول تماشای شش فصل فلان سریال کره‌ای، انگلیسی یا ترکی هستی، در کدام زبان زندگی می‌کنی؟

شاید تقسیم فعالیت‌های مغزی به دنیاهای درون و بیرون خانواده، دنیاهای خواب و بیداری، و دنیاهای فکر و احساس یافتن پاسخ

پرسش‌های بالا را آسان کند. کم نیستند کسانی که در خانه به یک زبان و بیرون از خانه به زبانی دیگر سخن می‌گویند. بسیاری از ما هنگام بیداری، در رؤیا و کابوس، یا هنگام خیال‌بافی روزمره‌مان به زبان‌ها و لحن‌ها و لهجه‌های گوناگون حرف می‌زنیم و فکر می‌کنیم. اما تجربه‌ی کسانی که در سطحی فراتر از کلاس‌های آموزشی رایج با زبان ارتباط برقرار می‌کنند، با بیش از یک زبان آشنا هستند یا کاربر زبانی درون‌گروهی‌اند، از جنس متفاوتی است. تعامل آگاهانه با زبان مادری یا زبانی دیگر به تدریج نسبت فرد را با زبان تغییر می‌دهد، نگاهش را به جهان پیرامونش عوض می‌کند و صدایی جدید از دیگری یا خودش به گوش او می‌رساند. شاید شما هم نخستین بار که شنیدید کلمه‌ی پیژامه چه ریزی می‌داد (این که نخست به شکل «پای جامه» از زبان فارسی به هندی و سپس به انگلیسی و فرانسوی رفته و مجدداً به فارسی بازگشته)، ناگهان احساس کرده باشید نرمی و لطافت پارچه‌ی ساتن ابریشمی جای خودش را روی ساق پایتان به جلوار آهاردار راه‌راه قهوه‌ای و سفید داده است.

این روزها دل مشغولی آگاهانه به زبان اول یا زبان‌های دیگر در انحصار کسانی که ارتباط آکادمیک و تخصصی با زبان دارند یا مسافران و مهاجران نیست. رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی تقریباً همه را در معرض کلمه‌ها و جمله‌های زبان‌های دیگر قرار می‌دهند و این روزها بسیاری از ما، به واسطه‌ی تجربه‌ی چنین فضایی، رابطه‌ای متفاوت با زبان داریم. پای واژه‌ها و اصطلاحاتی که از زبانی به زبان دیگر راه یافته‌اند به خانه‌ی خیلی‌ها باز شده است. حرف‌هایی که پیش‌تر در کلاس‌های زبان‌شناسی و فلسفه‌ی زبان می‌شنیدیم —

مباحث مربوط به تجربه‌ی جهان از مسیر زبان؛ شکل‌گیری، تثبیت و تغییر هویت در زبان و توسط زبان؛ و ایجاد و انتقال مفاهیم مختلف از راه ساختارهای زبانی، قواعد گرامری و زبان بدن - امروز بی‌نیاز به کتاب و درس و دانشگاه، تجربه و زندگی می‌شوند. ساخت زبان‌های میان‌گروهی، درون‌گروهی و حتی دونفره کاری متداول شده و بسیاری از گروه‌های رسمی و غیررسمی انگار زبان زرگری خاص خود را دارند. گشت‌وگذار در سرزمین زبان سفری پرماجر است. بسیاری بر این باورند که آدمی چیزی نیست جز زبانش و در پاره‌ای موارد «زبان‌درازی هایش»؛ همان لحظاتی که چشم در چشم زبان می‌ایستد و به زورآزمایی دعوتش می‌کند. همان‌طور که جنس و میزان ارتباط افراد با زبان اول‌شان تنوعی محسوس دارد، تجربه‌ی سفر میان زبان‌ها را هم نمی‌توان به آشنایی با دایره‌ی زبان و دستور زبان جدید یا حتی آشنایی با فرهنگی دیگر فروکاست. واقعیت این است که در مواجهه‌ی دو زبان، جهانی نو، پیش‌بینی‌ناپذیر و متغیر شکل می‌گیرد. جهان ابهام و عدم قطعیت؛ ابهامی که به قولی، به کمک گفت‌وگو می‌آید و گستره‌ای منعطف‌تر و رها‌تر از هر زبان رسمی برای اندیشه‌ورزی، خیال‌پردازی و ارتباط انسانی می‌آفریند؛ ابهامی مجاز که حتی اگر ضرورت زندگی اجتماعی شفافیت و قطعیت محض زبان را از ما بطلبد، مفاهیم و معانی گریزپا را از این دو پابند (تا جای ممکن) رها می‌کند و یادمان می‌اندازد که زبان‌های فرهنگسرای و ویراسته گرچه سطحی از ارتباط را آسان می‌کنند، خطر جزم‌اندیشی و تعصب را افزایش می‌دهند. چنین ابهامی نه تنها راه گفت‌وگو، از جمله گفت‌وگو میان دو زبان، را هموارتر می‌کند، بلکه اساساً آن را ممکن می‌سازد. در

مواجهه‌ی دو زبان، کاربر زبان اگر چنین ابهامی را تاب نیاورد و نتواند اشتیاق به قطعیت و ثبات را در خود مهار کند، یا اسیر نوستالژی ثبات نسبی در دنیای زبان اولش می‌ماند یا به سرعت مدهوش حال و هوای متفاوت و جدید دنیای زبان دیگر می‌شود. در نتیجه، خود را از لحظات و مقاطع درنگ و فواید تحمل ابهام محروم می‌کند و به جای بهره‌گیری از فرصت گفت‌وگو و بده‌بستان با دو زبان و بسط فضای اندیشه‌ورزی، مغلوب موقعیت می‌شود. در چنین وضعیتی، امکان تجربه‌ی گفت‌وگوی واقعی را از دست می‌دهد و بعید است پیش و پس از گفت‌وگو آدمی متفاوت باشد، به پاسخ‌ها و ایده‌هایی متفاوت دست یابد یا به سؤال‌های ذهنی بهتری برسد.

در رفت‌وآمد میان زبان، گویی هویت آدمی به کوچی موقت یا دائمی می‌رود و در فضایی بینابینی اتراق می‌کند. کوچ‌نشینان قلمروی زبان گاهی، پس از تجربه‌ی زیستن در زبان غریبه، ارتباطی نوبا زبان مادری‌شان برقرار می‌کنند، و گاهی چنان در زبان دیگر خانه می‌کنند که دیگر برای آن‌ها غریبه نیست، گرچه بعید است از تردد میان دو زبان گریزی بیابند. اما میان این مسافران و کوچ‌نشینان، گروهی هم هستند که آگاهانه بیرون هر دو دنیای زبانی، در همان فضای سومی که صحنه‌ی رویارویی زبان‌هاست، سکنا می‌گزینند و بده‌بستان میان کلمه‌ها، ساختارها و مفاهیم دو زبان را تحلیل می‌کنند. بی‌تردید، کسی که پا به دنیای زبانی جدید می‌گذارد در مرحله‌ی زبان‌آموزی متوقف نمی‌شود و دانسته یا ندانسته زندگی در زبان دیگر را تجربه می‌کند. همچون آلیس در سرزمین عجایب، خود را در تلاطم ادراک‌ها و احساسات و عواطفی می‌یابد که چه بسا در این دنیای متفاوت، فهم

و تحلیل‌شان برایش دشوار و حیرت‌انگیز باشد. در همین مه‌گرفتگی جهان ابهام است که بند از پای اندیشه و خیال باز می‌شود. به بیان یوکوتاوادا، جستارنویس معاصر، که از مشاهده‌گران جدی مواجهه‌های زبانی است،

در زبان مادری، واژه‌ها به آدم می‌چسبند، طوری که به ندرت می‌توان شور و شوق بازیگوشانه‌شان را درک کرد. در زبان مادری، افکار چنان به واژه‌ها متصل‌اند که نه فکر می‌تواند رها و آزاد پرواز کند و نه واژه. اما در زبان‌های خارجی آدم چیزی شبیه منگنه‌کش در اختیار دارد؛ می‌تواند همه‌ی چیزهایی را که به هم متصل‌اند و دودستی یکدیگر را چسبیده‌اند، از هم جدا کند.

کسانی که در بیش از یک زبان وانی زندگی می‌کنند، گویی میان زبان‌ها، هویت‌ها و فرهنگ‌ها شناورند. البته ابهام و تعلیق معنایی فقط در قلمروی مواجهه‌ی زبان‌های مختلف رخ می‌دهد. به گفته‌ی باختین، ابهام خصلت و ویژگی همه‌ی زبان‌هاست و از تک‌تک واژه‌های هر زبان می‌جوشد. کلمه‌ها خام و دست‌اول از لغت‌نامه به زبان و قلم آدم‌ها راه نمی‌یابند و همواره ردی از مقاصد و مفاهیم مورد نظر کاربران قبلی بر تن‌شان می‌ماند. بنابراین، حتی وقتی با زبان مادری‌مان سروکار داریم، تجربه‌ی مواجهه با زبان ساده و سراسر است نیست. در هر سفر، کیستی، تجربه‌ها، اهداف، پیشینه و دانسته‌های قبلی مسافراست که چند و چون سفرش را تعیین می‌کند. این‌که به کدام کوچه و پس‌کوچه‌ی اقلیم زبان مادری یا زبانی جدید سرک بکشیم، در کدام گنجش‌گام تند یا کند کنیم و زیر کدام درختش بساط بگسترانیم، به آدمی که هستیم بستگی دارد.

آشنایی با تجربه‌های متعدد کسانی که در فضاهای میان‌زبانی تردد می‌کنند یا ساکن می‌شوند، ما را مهمان سفره‌ی رنگین صداها، عواطف و اندیشه‌های نومی‌کند و چه بسا اهمیت شناخت و بررسی جایگاه خودمان در دنیای تعاملی زبان را نیز برایمان روشن‌تر کند. نشر اطراف با توجه به اهمیت مواجهه‌ی آگاهانه با زبان و کارکردهایش، مجموعه‌ی «زندگی میان زبان‌ها» را با کتاب ارواح ملیت ندارند شروع کرد؛ مجموعه‌ای که به زبان مادری گریه می‌کنیم سومین عضو آن است.

مهم‌ترین ویژگی این کتاب تعلقش به زیرگونه‌ای از جستار با عنوان جستار برق آسا یا ناداستان برق آسا (flash essay / flash non-fiction) است. در نوشته‌های برق آسا، چنان که در متن‌های اثر پیش رو مشهود است، معنا و لحظه‌ی کتاب‌ترین هسته‌ی وجودی‌شان فشرده می‌شوند؛ لحظه‌ای منجمد در یک آن، صحنه‌ای سرنوشت‌ساز از رویدادی خاص در یک قاب، مکاشفه و شهود مفهومی، حس یا ادراکی در یک دم که در کلمات و زبان بازنمایی می‌شوند. جستارهای برق آسا به ما فرصت می‌دهند به لحظات کوتاه سرفرصت نگاه کنیم و به آنچه رخ داده یا معنایی که خلق شده عمیق‌ترین بیندیشیم. هدف این نوشته‌ها تجسم آنی خاص یا بازنمایی تولد بصیرتی در لحظه است. جستار برق آسا مانند ذره‌بینی که روی چیزی کوچک و ریز گرفته شود، تصویری شفاف‌تر پیش چشم ما می‌گذارد و جزئیات موضوع را چندین برابر بزرگ می‌کند. این زیرگونه چگال‌ترین مفاهیم را در تنگ‌ترین فضای ممکن بازتاب می‌دهد.

فابیو موراویتو نویسنده، شاعر و مترجم مکزیکی ایتالیایی تبار این کتاب مسافری است در سرزمین زبان؛ از زبان مادری اش به زبانی دیگر کوچ کرده و بیش از هر چیز به کلمه، به جمله، به نوشتن و خواندن می‌اندیشد. تیزبینی و نکته‌سنجی او که این روزها از چهره‌های نام‌آور ادبیات مکزیک محسوب می‌شود، در آثارش موج می‌زند. در وادی نقد ادبی نیز رویکردهای تأمل‌انگیز او تحسین مخاطبان را برانگیخته است. ترجمه‌ی این کتاب نیازمند وسواسی هم‌پایه‌ی حساسیت نویسنده به کلمات، جملات و ساختارهای زبانی بود که مترجم با دغدغه‌ی همیشگی اش برای وفاداری همه‌جانبه به متن اصلی به‌خوبی از عهده‌ی آن برآمد. الهام شوشتری زاده دانش‌آموخته‌ی مقطع کارشناسی ارشد مدیریت فناوری اطلاعات در دانشگاه علامه طباطبائی است و در کارنامه‌ی کاری اش آثاری در ترجمه مانند لنگرگاهی در شن روان، روایت و کنش جمعی و آخرین اغواگری و من و چشم می‌خورد. روانی متن این کتاب مرهون دقت کم‌نظیر، تلاش ستودنی و جدایی‌ناپذیری پژوهشی و مطالعات برون‌متنی اوست.

نشر اطراف مجموعه‌ی «زندگی میان زبان‌ها» و این کتاب را به همه‌ی کسانی تقدیم می‌کند که لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌شان را در پناه واژه‌ها و در اقلیم زبان تجربه می‌کنند و شاید آن‌ها هم روزی «سربر سینه‌ی زبان گذاشته و گریسته باشند».

به روال معمول، می خواستم اول کتاب
یادداشتی درباره‌ی این کتاب و این ترجمه
بنویسم اما حین جست و جوها به این جستار
از فابیو موراویتو برخوردی که تقریباً هر چیزی
را می خواستم بگویم، گفته بود. ترجیح دادم
به جای نوشتن مقدمه، این جستار موراویتو
را ترجمه کنم.

مترجم

به جای مقدمه: نوشتن در خانه‌ی دیگران

چهار سال پیش می خواستم کتاب شعری منتشر کنم که در شعری از
آن گفته بودم «به زبانی می نویسم / که یادش گرفته‌ام پس ناگزیرم از
بیدار شدن / به هنگامی که دیگران خواب اند.» چند سطر پایین تر در
همان شعر باز همین فکر را با کلمه‌هایی دیگر تکرار کرده بودم: «پیش
از سپیده می نویسم / ساعتی که شاید فقط منم که بیدارم / و می توانم
اشتباه کنم / به زبانی که یادش گرفته‌ام.»

ویراستارم تلفن کرد و پرسید عبارت «به زبانی که یادش گرفته‌ام»
به حرفم چه ربطی دارد. گفت ما همه‌ی زبان‌ها را یاد می گیریم، از
جمله زبان مادری مان را. نمی دانستم چه بگویم. یک لحظه به نظر
رسید حرفش درست است و آدمی زاد زبان مادری خودش را هم یاد
می گیرد. اما چیزی ته دلم می گفت بی دلیل نیست که این عبارت در

شعرم آمده. بله، نمی‌شود انکار کرد که آدمی زاد زبان مادری خودش را هم یاد می‌گیرد اما شیوه‌ی یادگیری زبان مادری با شیوه‌ی یادگیری زبان‌های دیگر کاملاً فرق دارد. اولین تفاوتش این است که ما همزمان با یادگیری زبان مادری، خود پدیده‌ی «زبان» را هم کشف می‌کنیم و این کشف بی‌همتا، کشف ناب‌ترین شکل شهود در زندگی بشر، فقط یک بار اتفاق می‌افتد. یادگیری زبان‌های دیگر ناگزیر بعد از یادگیری زبان اول، زبان بنیادین، رخ می‌دهد. زبان‌های دیگر، حتی اگر در سنین پایین یادشان بگیریم، زیرسایه‌ی زبان اول زاده می‌شوند و همیشه کمابیش زیردستش می‌مانند چون ما آن‌ها را «بعد» از کشف خود زبان یاد گرفته‌ایم.

آیا ما واقعاً حرفه‌ی یاد می‌گیریم؟ در معنای دقیق کلمه، بله. درست همان‌طور که یاد می‌گیریم روی دو پا بایستیم و راه برویم. اما من هرگز نشنیده‌ام مادری بگوید فرزندش دارد راه رفتن را یاد می‌گیرد. مادرها می‌گویند «کم‌کم دارد راه می‌افتد» یا «بیشتر از آن» - «دیگر راه افتاده»، حتی اگر بچه هنوز احتیاج داشته باشد به چیزی تکیه کند. به نظر مادر، همین که بچه‌اش سعی می‌کند روی دو پا بایستد یعنی دیگر راه افتاده. مهم هم نیست چند روز یا چند هفته طول می‌کشد تا بچه واقعاً بتواند راه برود. زبان هم همین‌طور است. مادرها نمی‌گویند بچه «دارد یاد می‌گیرد» حرف بزند؛ می‌گویند بچه «به حرف افتاده» یا «بیشتر از آن» - «زبان باز کرده»، حتی اگر فقط دو کلمه حرف زده باشد. با این حساب، براساس خرد مادرانه ما بعد از گذراندن مقطع خاصی از فرایند رشد «زبان باز می‌کنیم» و این‌طور نیست که زبان مادری را «یاد بگیریم».

پس آن سطر شعر من چندان هم نادرست نبود. من می‌توانم بگویم به زبانی می‌نویسم که یاد گرفته‌ام، نه به زبانی که با آن «زبان باز کرده‌ام» و کسی آن را به من نداده است. من به زبانی می‌نویسم که در پانزده سالگی یاد گرفته‌ام، که به نظر بعضی [برای یادگیری زبان] زود است و به نظر بعضی هم دیر. وقتی کسی می‌پرسد، همیشه جواب می‌دهم که در مورد زبان اسپانیایی حسم چیزی است شبیه حس رسیدن به آخرین قطار، آن هم قطاری که داشته راه می‌افتاده و به ناچار دنبالش دویده‌ام تا جا نمانم. شاید هم اشتباه می‌کنم و قطار در واقع بیرون من رفته است. این شک راحت نمی‌گذارد و شاید اساس و بقیان بیشتر یا حتی همه‌ی آنچه می‌نویسم باشد. همین جمله‌ی «این شکم راحت نمی‌گذارد» که حالا نوشتم به تردیدم انداخت؛ مطمئن نبودم که باید بنویسم «راحت نمی‌گذارد» یا «راحت نمی‌گذارم». در این جمله جای درست و غلط هم مسئله‌ای مربوط به دستور زبان نیست چون به لحاظ دستوری هر دو شکل جمله درست است. این جا حس یکی بودن با زبان مطرح است، روان و سلیس بودن، میل به ذوب شدن کامل در زبان اسپانیایی.

به خودم می‌گویم شاید هر که می‌نویسد با چنین دوراهی‌هایی مواجه می‌شود؛ شاید همه‌ی ما که می‌نویسیم زبان مادری دیگری داریم و اصلاً می‌نویسیم تا سرزخمی را که از زبان جدامان می‌کند، ببندیم و آنچه را که غریبه و بیگانه به نظرمان می‌رسد دوباره چون زبان مادری، چون واقعیت، بازاییم. از خودم می‌پرسم آیا ریشه داشتن در زبانی بیگانه - مثل مورد من - تأثیری بر توانایی ما در نوشتن دارد؛ آیا توان نوشتن را در ما بیشتر می‌کند یا فرضاً برعکس، نوشتن را

به نوعی محال می‌کند؟ جور دیگری بگویم: کسی که به زبانی غیر از زبان مادری اش می‌نویسد، به سبب ورود نسبتاً دیر هنگام به وادی زبان نوشته‌هایش با دشواری‌های بیانی دست و پنجه نرم می‌کند و سردرگمی و دودلی مربوط به سبک را به ریشه نداشتن خودش در زبان متن و خونگرفتنش با آن نسبت می‌دهد. کسی که به زبان دیگری می‌نویسد نوعی اضطراب و تب و تاب را تجربه می‌کند. آیا کسانی که به زبان مادری شان می‌نویسند و هرگز درباره‌ی میزان آشنایی شان با زبان دچار شک و تردید نشده‌اند، به شیوه‌های دیگری همان اضطراب را تجربه کنند؟

در هر صورت، بستن به زبانی دیگر عملی است که تقریباً همیشه پیش از آن با نوعی دست‌وپا زدن و گریبانی؛ لکنتی که نشانه‌ی ترس است: می‌ترسی آن طرف خط را بگذاری و چیزی عزیز را از دست بدهی، مخصوصاً کودکی‌ات را. نویسنده‌ای که به زبانی غیر از زبان مادری اش می‌نویسد وضعیت خاصی را تجربه می‌کند. ناچار است آنچه از دست داده را به زبانی باز یابد که با تجربه‌ی خودش از سال‌های درهم‌آمیختگی شدید زبان و اشیا بیگانه است. در نتیجه نویسنده‌ای که از زبانی به زبان دیگر کوچ کرده احساس می‌کند شیوه‌ای که برای بازآفرینی گذشته‌اش انتخاب کرده تصویری ناآشنا می‌آفریند؛ گویی که این گذشته را کسی دیگر زیسته، نه خود او. حالا آن ثبات و سکونی را هم که عمل نوشتن به خاطره می‌دهد به این‌ها اضافه کنید. هر چیزی که می‌نویسیم - خواه شعر و داستان و خواه خاطره‌نویسی ساده - با دستکاری قصه‌ی واقع‌ای در گذشته‌ی ما

مقرر می‌کند که آن قصه چنان که نوشته‌مان به تصویرش کشیده، ماندگار شود. از آن به بعد، هر بار که سراغ خاطره‌ی آن مقطع زندگی‌مان برویم، به واسطه‌ی کلمه‌هایی که واقعه را با آن‌ها خلاصه کرده‌ایم به تصویری تغییر یافته می‌رسیم. اگر این تغییر به زبانی غیر از زبان مادری رخ بدهد وزن بیشتری پیدا می‌کند چون واژه‌ها در این حالت از دو غربال می‌گذرند: غربال خود نوشتن که واقعه را در قالب صلب داستان می‌گنجاند، و غربال زبان دوم که واقعه را در قاب کلمه‌ها و قواعدی می‌نشانند که برای جهان کلامی اصلی‌اش بیگانه‌اند. به همین سبب هیچ‌کس به اندازه‌ی نویسنده‌ای که ریشه در زبانی دیگر دارد به حرص و ولع سیری ناپذیر ذاتی نوشتن واقف نیست. چنین نویسنده‌ای با ازمودن توان روایت اول‌شخص برای کالبدشکافی تجربه‌ی زیسته و گزافه‌نویسی‌اش از صفر، به شناختی از سبک دست می‌یابد که اساساً بسط عمیق‌تر از شناخت نویسندگانی است که به زبان مادری‌شان می‌نویسند.

نویسنده‌ای که از زبانی به زبان دیگر کوچ کرده در زبان میزبان دنبال زبانی از آن خود می‌گردد؛ زبانی که به شکلی نمادین او را به طبعی بودن زبان مادری، زبان بی‌لهجه، بازگرداند. بنابراین در نظر چنین نویسنده‌ای «سبک» همه چیز است. البته برای نویسنده‌ای که به زبان مادری‌اش می‌نویسد هم مسئله‌ی سبک به رگ و ریشه مربوط می‌شود. اگر این‌طور نباشد، اصلاً نویسنده نیست. چون نویسنده صرفاً کسی نیست که می‌نویسد؛ کسی است که نوشتن برایش تنها شکل هویت شده است. با این حساب نویسنده‌ای که به زبان مادری‌اش

می‌نویسد، می‌تواند به نویسنده‌ای که از زبانی به زبان دیگر کوچ کرده چنین بگوید: چیزی که تو را متمایز می‌کند نوشتن به زبانی دیگر نیست، بلکه نویسنده بودن است، و وجه تمایز همه‌ی ما نویسندگان همین است که خود را نه به زبان خود، که به زبان دیگران بیان می‌کنیم.^۱

www.ketab.ir

1. Fabio Morabito, "Escribir en casa ajena", Latin American Literature Today, May 2020, latinamericanliteraturetoday.org/es/2020/05/writing-some-one-elses-house-fabio-morabito